

دختران بسیجی مسجد امام هادی (ع) با طراحی شعار، موفقیت‌های رزمندگان را روی کاغذ ثبت می‌کنند

جهان بر بدانندیش تنگ آوریم



● ادعای ایمان آوردن مهم نیست، باید وسط میدان باشیم

از همان شب‌های نخست حضور مردم انقلابی در خیابان‌ها، دختران نوجوان و جوان پایگاه بسیج مسجد امام هادی (ع) همراه مربی‌شان، خانم صادقی، و دیگر مسجیدی‌ها به میدان آمده‌اند و لحظه‌ای از آرمان‌های حق طلبی خود کوتاه نیامده‌اند. فاصله کریمی یکی از این دختران است که با درک و معرفتی فراتر از سن و سالش، از همان روز آغاز جنگ برای هرگونه همراهی‌ای اعلام آمادگی کرده است و در تجمعات شبانه نیز حاضر می‌شود. می‌گوید: به تازگی توفیق حفظ کل قرآن کریم را پیدا کرده‌ام. خداوند در سوره صف می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چراسخی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! این یعنی ادعای ایمان آوردن مهم نیست، بلکه در صورت نیاز، باید وسط میدان باشیم. وقتی خبر شهادت رهبر عزیزمان را شنیدیم، با خودم گفتم حفظ قرآن، اگر عامل به آیات آن نباشم، چه ارزشی دارد؟! همین شد که به مسجد رفتم و به خانم صادقی گفتم: «هیچ هنری ندارم. خط خوبی هم ندارم. اما حس می‌کنم در وضعیت کنونی باید پای کار باشم.» فاصله می‌گوید: به این نتیجه رسیدیم همین که نوشته‌ها خوانا باشد. کافی است و با همین تفکر، همه شروع به نوشتن روی مقواها کردیم. از میان ما فقط یک نفر خطاط بود! او این را هم اضافه می‌کند که علاوه بر شعرنویسی، باهدف تقویت روحیه جهاد و امید در میان مردم، بروشوری از دستاوردهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در هدف قراردادن پایگاه‌های دشمن تهیه و میان اهالی منطقه ثامن توزیع می‌کنند.

شعارها از کانال‌های ایتایی که در این باره فعال شده بودند، انتخاب شد و برخی دیگر را خود دختران با توجه به وضع موجود کشور و جنگی که از سوی آمریکا و اسرائیل غاصب تحمیل شده بود، محتوا سازی کردند. یکی از شعارهایی که این دختران بسیجی روی پارچه‌ها و مقواها نوشتند، این بود: «خانه‌تکانی‌ها شروع شده است؛ تا عید خاورمیانه را از وجود نیروهای آمریکایی نیز پاک خواهیم کرد!» شعار، یک بار برای همیشه رونمّا ذکره، ترور، حمله، آتش بس باید تمام شود، هم با هشتگ «نه به صلح تحمیلی!» ثبت شد. بچه مسجیدی‌ها از اشعار حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز برای انتخاب شعار غافل نشدند و ابیاتی را روی مقواهای سفید حک کردند؛ از جمله: «همه روی یکسره جنگ آوریم/ جهان بر بدانندیش تنگ آوریم...»



سعیده ساجدی نیا دوروز بعد از شهادت آیت‌الله خامنه‌ای، دختران پایگاه بسیج مسجد امام هادی (ع) برای شعارنویسی دورهم جمع شدند؛ فعالیتی که به روزهای ابتدایی محدود نشد و آن‌ها باهدف امیدآفرینی روایت موفقیت‌های رزمندگان ایرانی را در قالب بروشور و شعارهای متنوع ادامه دادند. دوازدهم اسفند بود که خانم مربی برای برگزاری نشست دختران پایگاه بسیج مسجد امام هادی (ع) در محله پایین خیابان، فراخوان داد و نزدیک به پانزده نفر عضو نوجوان و جوان خودشان را به مسجد رساندند. جلسه با صحبت‌هایی شروع شد که جنبه روشنگری و آگاه‌سازی درباره حوادث جاری کشور داشت. ابهاماتی مطرح می‌شد که باید فاطمه صادقی با دلیل و منطق مورد قبول نسل Z به آن پاسخ می‌داد. یکی از مسائلی که ذهن دختران نوجوان را درگیر کرده بود، دروغ پردازی‌های شبکه‌های معاند ماهواره در باره مخفیگاه رفتن حضرت آقا برای درامان ماندن از خطرات احتمالی بود؛ شایعه‌ای که در جنگ دوازده روزه بر سر زبان دشمنان افتاده بود. اما شهادت رهبر عزیزمان همراه شماری از اعضای خانواده‌شان در همان روز نخست جنگ رمضان، آن‌هم در بیت شریفشان، همه شایعه‌سازان را به خوبی رسوا کرد.

● محتوا سازی برای شعارنویسی

در همان جلسه، هم‌فکری برای شعارنویسی و حضور در تجمعات شبانه انجام شد. برخی

خاطره برادر شهیدان دهنوی از دیدار غیرمنتظره با رهبر شهید

هنوز صدلی آقا در همان اتاق مانده است



● چه خانواده کاملی!

مشغول به کارید. گفتم در نیروگاه برق، ایشان دقیق‌تر پرسیدند و فرمودند در بخش تولید کار می‌کنید؟ وقتی توضیح دادم و گفتم در قسمت صنعتی مشغولم، چند سؤال فنی درباره روند تولید برق پرسیدند. برایم باورکردنی نبود که این گفت‌وگو تا این حد صمیمی و جزئی باشد. واقعا احساس افتخار می‌کردم. او ادامه می‌دهد: ایشان با تک‌تک افراد احوال‌پرسی می‌کردند. وقتی از شغل‌های اعضای خانواده شنیدند، لبخند زدند و فرمودند: «چه خوب! چه خانواده کاملی!»

رضادهنوی که یادآوری خاطره، او را به وجد آورده است، می‌گوید: ما، شش برادر و دو خواهر نمی‌دانستیم چه کنیم؛ همه مان شوکه بودیم! من دوست داشتم ایشان را بغل کنم، ولی می‌ترسیدم بی‌احترامی شود. ما اتفاقی داریم که عکس‌های شهیدانمان در آن نصب شده است. حضرت آقا وارد همان اتاق شدند و پس از نگاهی به قاب عکس‌ها، لبخند زدند. با گرمی خاصی با پدر و مادرم احوال‌پرسی کردند و پرسیدند چند فرزند دارید. مادرم مدام اشک می‌ریخت و هیچ‌کس دلش نمی‌خواست آن دقایق تمام شود. دهنوی بیان می‌کند: نوبت به من که رسید، پرسیدند شما کجا

سمیرا شاهیان بعضی خاطره‌ها همیشه در ذهنمان می‌مانند؛ آن قدر که می‌شود سال‌ها با آن‌ها زندگی کرد و لحظه لحظه‌اش را در آنم به یاد آورد. خاطره دیدار خانواده شهیدان دهنوی با رهبر شهید انقلاب هم از آن دست خاطره‌هاست؛ خانواده‌ای که سه شهید به نام‌های علی (در دوره انقلاب) و حمید و حسین (در دوره دفاع مقدس) را از محله پایین خیابان تقدیم انقلاب کردند. حالا رضادهنوی، برادر بزرگ‌تر شهیدان، راوی آن خاطره است.

● حضرت آقا بودند...

رضادهنوی می‌گوید: سال ۱۳۸۲ صبح سه شنبه مادرم تماس گرفتند و گفتند، قرار است عده‌ای به خانه مان بیایند. ما هم طبق معمول تصور کردیم یکی از مسئولان بنیاد برای سرکشی می‌آید.

او ادامه می‌دهد: در خانه ما از سال ۶۰ یعنی بعد از شهادت اولین برادرم، شب‌های چهارشنبه دعای توسل برگزار می‌شد. به همین دلیل همه اعضای خانواده و تعدادی از اقوام در منزل پدری ام جمع شده بودیم. نزدیک غروب بود که دو نفر وارد شدند و پرسیدند چه کسانی در منزل هستند. از این پرس و جو تعجب کردیم. چند دقیقه بعد، صدای دیگری آمد. وقتی در را باز کردیم، چند نفر دیگر وارد شدند تا اینکه لحظاتی بعد، چهره‌ای آشنا وارد شد. حضرت آقا، رهبر معظم انقلاب، بودند!



● هر بار عکسشان را نگاه می‌کنیم

دهنوی با بیان اینکه دیدار حضرت آقا حدود یک ساعت و نیم طول کشید، اما برای ما زمان متوقف شده بود، می‌گوید: پس از پایان دیدار، حضرت آقا به پدر و مادرم قرآن‌هایی امضا شده هدیه دادند. به هر یک از اعضای خانواده هم هدیه‌ای دادند. در لحظه خدا حافظی یکی از اقوام که در خانه ما حضور داشت و انگار به حال خودش مسلط‌تر از بقیه بود، جلورفت و چپیه آقارا درخواست کرد. یک نفر دیگر از اقوام هم، انگشتر ایشان را به یادگار دریافت کرد.

او ادامه می‌دهد: در خانه پدری ام هنوز صدلی‌ای را که حضرت آقا روی آن نشستند، در همان جاذبه داشته‌ایم. بالای آن، عکسشان را نصب کرده‌ایم و هر بار که نگاهش می‌کنیم، یاد آن روز برایمان زنده می‌شود.